

۱۳۷۱۹

مجله	ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آزاد اسلامی
تاریخ نشر:	تابستان ۱۳۶۳
شماره	دوم سال ۱۷
شماره مسلسل	
محل نشر	تهران
زبان	فارسی
نویسنده	احمد حامد مقدم
تعداد صفحات	۱۹۳ - ۲۱۹
موضوع	پژوهشی براساس معانی و اصطلاحات جمع قرآن کریم - ۲
سرفصلها	
کیفیت	
ملاحظات	

مجله  
دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه فردوسی مشهد

شماره دوم تابستان ۱۳۶۳ سال هفدهم

احمد حامد مقدم

پژوهشی پیرامون مفاهیم و اصطلاحات جمعی قرآن کریم

(۲)

۱-۶-۱ ویژگی‌های دیگر

اصطلاحاتی که بیان‌کننده گروه‌هایی هستند که دارای ویژگی‌های دیگری می‌باشند و چون امکان دسته‌بندی آنها با توجه به تعداد و خصوصیات آنها نبود، همگی را در اینجا مورد مطالعه قرار می‌دهیم، این اصطلاحات هر کدام به یک گروه خاص از انسانها توجه دارد و عبارتند از: قوم، فوج، قسرن، شعب، قبیله (قبیل)، طائفه، فرقه و فریق، عیر، ملا، زمر و اصحاب.

۱-۶-۱-۱ قوم

تعاریفی را که از «قوم» بعمل آمده است می‌توان بر سه نوع دانست:

۱- اختصاص آن به مردان

۲- شمول آن به مردان و زنان

۳- اطلاق آن به خویشاوندان و اقربای انسان

و اما در معنای اول، در اقرب الموارد آمده است: قوم، خاص جماعتی از مردان است ولی به تمییز زنان نیز در آن داخل می‌شوند.<sup>۶۹</sup> و راغب نیز می‌نویسد: قوم در اصل، جماعت مردان بدون زنان است<sup>۷۰</sup> و برای اثبات گفته خود به این آیه استناد می‌کند: «وَلَا يَسْتَخَرُ قَوْمٌ مِنْ قَوْمٍ... وَلَا نِسَاءً مِنْ نِسَاءٍ» (حجرات: ۱۱). که در این آیه زنان به قرینه مقاله با قوم، داخل در آن نیستند و دلیل اختصاص آن به مردان را از این رو دانسته‌اند که مردان به کارهای سخت و مهم و سنگین می‌پردازند.<sup>۷۱</sup> در معنای دوم که قوم را شامل هر دو جنس مرد و زن می‌دانند، راغب می‌گوید: «در تمامی قرآن، در مواردی که لفظ قوم بکار رفته است، آن مردان و زنان اراده شده است اگرچه حقیقتاً این واژه خاص مردان می‌باشد»<sup>۷۲</sup> قوم هر پیامبری شامل مردان و زنان است، فقط در آیه‌ای که قبلاً ذکر شد به دلیل مقابله، زنان جزء «قوم» نیستند ولی در موارد دیگری که دلیلی برای مقابله وجود ندارد، منظور قرآن از «قوم» هم مردان و هم زنان است. مثلاً آنجا که می‌فرماید: «إِنَّ اللَّهَ لَا يَغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ» (رعد: ۱۱)، منظور از «قوم» قطعاً زنان و مردان می‌باشد.

معنای سوم «قوم»، اطلاق آن به اقوام و خویشاوندان است، در این

۶۹- اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۰۵۴.

۷۰- مفردات، ص ۶۲۱.

۷۱- اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۰۵۴ و مجمع البحرین، ص ۵۵۸.

۷۲- مفردات، ص ۶۲۱ و نیز مجمع البحرین، ص ۵۵۸.

معنا در اقرب الموارد و مجمع البحرین آمده است که «قوم انسان، نزدیکان و خویشاوندان او هستند که دارای جد مشترکی می‌باشند. و گاهی که انسان بین دیگران اقامت می‌گزیند بطور مجازی به جهت مجاورت با آنان، آنها را قوم خود می‌داند»<sup>۷۳</sup>. این معنا نیز مؤید این نکته است که «قوم» اختصاص به مردان نداشته، بلکه زنان و مردان را یکسان در بر می‌گیرد. دشمنان نیز بکار رود. لفظ «قوم» به صورت‌های مختلف جمعاً سیصد و هشتاد و سه مرتبه در قرآن آمده است.

### ۱-۶-۲- فوج

و بزرگی عمده گروهی که با عنوان «فوج» مشخص می‌شوند. «سرعت عبور» است. راغب در مفردات و نیز اقرب الموارد «فوج را جماعتی که به سرعت عبور می‌کنند»<sup>۷۴</sup> معنا کرده‌اند. جمع آن، «افواج» است که به هر دو صورت مفرد و جمع - در قرآن جمعاً پنج مورد بکار رفته است. با توجه به همین معنا، مرحوم علامه طباطبائی، منظور از آیه: «و رأیت الناس یَدْخُلُونَ فِی دَیْنِ اللَّهِ افْوَاجًا» (نصر: ۲) را، در مورد داخل شدن مردم در دین خدا «افواجاً»، این می‌دانند که جماعتی بعد از جماعتی به اسلام درآیند.<sup>۷۵</sup>

### ۱-۶-۳- قرن

و بزرگی اصلی گروهی که با اصطلاح «قرن» مشخص می‌شوند،

۷۳- اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۰۵۴ و مجمع البحرین، ص ۵۵۸-۵۵۹.

۷۴- مفردات، ص ۵۸۱ و اقرب الموارد، ج ۲، ص ۹۴۹.

۷۵- ترجمه المیزان، ج ۴۰، ص ۴۲۴.

«اقتران زمانی» است. همانطور که خواهیم دید، این اقتران زمانی به سه شکل تفسیر شده است: عده‌ای مطلق زندگی همزمانی را در نظر گرفته‌اند، برخی همزمانی مردم با پیغمبر یا عالم و دانشمندی را و گروه سوم هلاک تمامی مردم را.

راغب، قرن را چنین تعریف می‌کند: «قومی که در زمان واحد نزدیک به هم زندگی کنند و جمع آن قرون است»<sup>۷۶</sup>. در مجمع البحرین نیز آمده است که منظور از قرن «اهل زمان واحد» است<sup>۷۷</sup>.

طبرسی، منظور از «قرن» را چنین بیان می‌نماید: «مردم یک عصر که مقارن و معاصر یکدیگرند، قرن را هشتادسال و هفتادسال دانسته‌اند، به نظر ما قرن، مردمی هستند که با پیامبری یا عالمی معاصر باشند، خواه مدت آن کم باشد یا زیاد، پیامبر اسلام فرمود: «خیر کم قرنی، ثم اللدین یلونهم، ثم اللدین یلونهم، ثم اللدین یلونهم» یعنی: بهترین شما آنهایی هستند که معاصر منند، سپس مردمی که بعد از آنها می‌آیند، سپس مردمی که بعد از آنها می‌آیند، سپس مردمی که بعد از آنها می‌آیند»<sup>۷۸</sup>. برخی دیگر نیز این ویژگی اخیر را برای «قرن» قائل می‌باشند از جمله زجاج معتقد است که: «قرن اهل هر زمانی است، که در آن پیغمبری یا طبقه‌ای از اهل علم بوده است»<sup>۷۹</sup>. در مجمع البحرین نیز آمده که گفته شده است: «قرن اهل زمانی هستند که در آن نبی یا اهل علمی بوده است و این معنا به دلیل همزمان بودن آنها در یک عصر می‌باشد»<sup>۸۰</sup>.

۷۶- مفردات، ص ۶۰۵.

۷۷- مجمع البحرین، ص ۵۹۴.

۷۸- ترجمه مجمع البیان، ج ۸، ص ۱۵.

۷۹- قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۰۹.

۸۰- مجمع البحرین، ص ۵۹۴.

برداشت دیگری که از «قرن» وجود دارد، به صورتی است که در اقرب الموارد آمده است: «قرن هرامتی است که هلاک شده واحدی از آنها باقی نمانده باشد»<sup>۸۱</sup>. اما با توجه به مواردی که این اصطلاح در قرآن بکار رفته قید هلاک شدن در آنها منظور نشده است. مثل آیه: «وانشانا من بعدهم قرنا آخرین» (انعام: ۶) که بوجد آمدن مراد است نه هلاک شدن، و نیز آیه: «ثم انشانا من بعدهم قرنا آخرین» (مؤمنون: ۴۲)<sup>۸۲</sup>. اصطلاح «قرن» جمعاً بیست بار در قرآن به صورت مفرد و جمع بکار رفته است.

#### ۱-۶-۱-۵-۶-۱-۱- شعب و قبیل (قبیل)

این دو اصطلاح، مردم را به دسته‌های کوچک‌تر تقسیم می‌کنند، دربارهٔ وسعت و شمول و معنای آنها، چهار نظر وجود دارد:

۱- شعب بزرگتر از قبیل است.

۲- قبیل بزرگتر از شعب است.

۳- شعب غیر عرب‌ها و قبیله اعراب را شامل می‌شود.

۴- شعب جماعات مختلط (ملت) و قبیله یک جماعت مشخص است، در معنای اول، در مجمع البحرین آمده است که شعب از قبیله بزرگتر است<sup>۸۳</sup> و طبرسی نیز می‌نویسد: «شعب، طائفه بزرگی است مثل مضر و ربهعه و قبائل از آن کمتر است مثل تیره بکر از ربهعه و تمیم از مضر و این قول اکثر مفسران است<sup>۸۴</sup>، همین معنا نیز توسط مرحوم علامه طباطبائی در تفسیر المیزان نقل شده است»<sup>۸۵</sup>.

۸۱- اقرب الموارد، ج ۲، ص ۶۹۲.

۸۲- قاموس قرآن، ج ۵، ص ۲۱۰-۲۰۹.

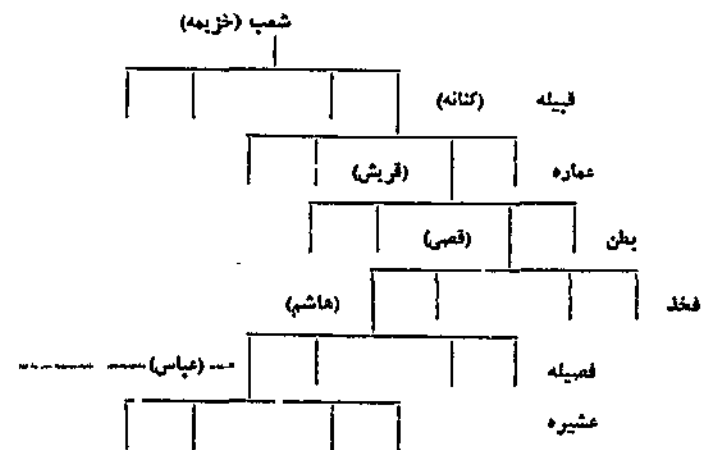
۸۳- مجمع البحرین، ص ۱۲۶.

۸۴- قاموس قرآن، ج ۴، ص ۴۰.

۸۵- ترجمه المیزان، ج ۲۶، ص ۲۰۱.

زمخشری در کشف گوید: شعب بالاترین طبقه از طبقات ششگانه است که در عرب هست و آنها عبارتند از: شعب، قبیله، عماره، بطن، فخذ و فسیله. شعب جامع قبائل، قبیله جامع عمائر، عماره جامع بطون، بطن جامع افخاذ و فخذ جامع فصائل می‌باشد. خزیمه شعب، کنانه قبیله، قریش عماره، قصی بطن، هاشم فخذ و عباس فسیله است. آنرا شعوب گفته‌اند که قبائل از آن منشعب گردیده است.<sup>۸۶</sup>

مجمع‌البحرین نیز همین تقسیم‌بندی را ذکر کرده با این تفاوت که واحد دیگری بر آن افزوده است. بر طبق این نظر، کوچکترین واحد «عشیره» است که پس از فسیله قرار می‌گیرد و هر فسیله شامل عشائر است. این کتاب می‌نویسد بعد از «عشیره» واحد دیگری وجود ندارد.<sup>۸۷</sup> بنا بر قول زمخشری و مجمع‌البحرین، تقسیم‌بندی شعوب و قبایل عرب به شکل زیر است:



۸۶- قاموس قرآن، ج ۴، ص ۴۱-۴۰.

۸۷- مجمع‌البحرین، ص ۱۲۶.

عده‌ای برعکس، معتقدند که قبیله واحدی بزرگ است و شعب کوچکتر و از آن منشعب شده است، از جمله راغب که معتقد است «شعب قبیله‌ای است که از واحد (قبیله) بزرگتری منشعب شده باشد»<sup>۸۸</sup>. در المیزان آمده است: «بعضی گفته‌اند مطلب برعکس مورد بالاست و شعوب جمعیت‌های کمتر از قبائل است به طوری که چند شعب يك قبیله را تشکیل می‌دهد و اگر این جمعیت‌ها را شعب خوانده‌اند، چون از يك قبیله منشعب می‌شوند»<sup>۸۹</sup>.

برداشت سوم از اصطلاحات «شعب» و «قبیله» این است که «بعضی گفته‌اند کلمه «شعوب» به معنای غیر عرب از قبیل ترك و فارس و اردو و افریقایی و مانند اینهاست و کلمه «قبائل» به معنای تیره‌های عربی است، از جمله در صافی فرموده به قول قمی شعوب عجم و قبائل عرب است و در مجمع آن را از امام صادق (ع) نقل کرده از ابو عبیده نقل شده: شعوب عجم است و اصل آن از تشعب است که نسب عجم بسیار پراکنده است»<sup>۹۰</sup>. مجمع‌البحرین نیز می‌نویسد: «گفته شده شعوب از عجم و قبائل از عرب می‌باشد»<sup>۹۱</sup>.

برداشت دیگری که از این دو واژه وجود دارد این است که «مراد از

۸۸- مفردات، ص ۲۸۲.

۸۹- ترجمه المیزان، ج ۲۶، ص ۲۰۱-۲۰۲.

۹۰- قاموس قرآن، ج ۴، ص ۴۰.

۹۱- مجمع‌البحرین، ص ۱۲۶.

شعوب، جماعت‌های مختلف است که تیره و طایفه در آنها ملحوظ نیست و شعبه‌ها و فرقه‌ها هستند که امروز آن را ملت می‌گوئیم. استعمال عرب فعلاً چنین است و آن را به جای «ملت» بکار می‌برند و می‌گویند: الشعب ایرانی، الشعب المصری و قبائل همان تیره‌ها و طایفه‌ها و خانواده‌های بزرگداند»<sup>۹۲</sup>.

تعاریف بالا، «شعب» و «قبیله» را از نظر تقسیم‌بندی اجتماعی مورد گفتگو قرار می‌داد، اما در تعریف «قبیله» و «قبیل» تفاوت این دو واژه مجمع‌البیان و مجمع‌البحرین می‌نویسند: «قبیله جماعتی است که از پدر و مادر واحدی باشند، به هر جماعتی که از پدران و خانواده‌های متفاوت باشند «قبیل» گفته می‌شود»<sup>۹۳</sup>. ولی راغب به صورت دیگری آن را تعریف نموده: «قبیل جمع قبیله است و آن جماعتی است که برخی بر بعضی روکنند»<sup>۹۴</sup>.

دو واژه «شعب» و «قبیله» هر کدام يك مورد، به صورت جمع در قرآن آمده است، در این آیه: «يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا، ان اكرمكم عند الله اتقاكم» (حجرات: ۱۳) و اصطلاح «قبیل» در معنای مورد نظر ما يك بار در قرآن در مورد شیطان آمده است: «انته يراكم هو و قبیله من حيث لا ترونهم» (اعراف: ۲۷) و يك بار هم در سوره اسراء آیه ۹۲ در معنای قبیل یا روبرو بکار رفته است.

۹۲- قاموس قرآن، ج ۴، ص ۴۱

۹۳- مجمع‌البحرین، ص ۵۱۰ و مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۷۶

۹۴- مفردات، ص ۵۶۲

### ۱-۷-۱- طایفه

راغب «طایفه» را «جماعتی از مردم»<sup>۹۵</sup> معنی کرده است، همان تعریفی که در مجمع‌البحرین نیز از آن شده است<sup>۹۶</sup>. در قرآن آمده است: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كَيْل فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طائفة لَيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (توبه: ۱۲۲).

طبری در اصل این لغت دو قول را نقل کرده است:

- ۱- طایفه در اصل مثل رفعت و بشندی است که شأن آن گردش دور شهرهاست، مثل جماعتی که به مسافرت در شهرها می‌پردازند.
  - ۲- جماعتی که از آنها حلقه‌ای تشکیل گردد که برگرد آن حلقه، طواف و دور زده شود<sup>۹۷</sup>.
- در مجمع‌البحرین آمده است که امکان دارد طایفه حتی بريك نفر نیز اطلاق گردد<sup>۹۸</sup>.
- «طایفه» جمعاً بیست و هشت بار در قرآن آمده است.

### ۱-۷-۲-۱-۷-۸- فرقه و فریق

مفردات راغب، «فرقه» را جماعت جدا شده از مردم و «فریق» را جماعتی جدا شده از دیگران<sup>۹۹</sup> دانسته است که چندان تفاوتی بین

۹۵- مفردات، ص ۴۶۲

۹۶- مجمع‌البحرین، ص ۴۲۰

۹۷- ترجمه مجمع‌البیان، ج ۴، ص ۱۲۴

۹۸- مجمع‌البحرین، ص ۴۲۰

۹۹- مفردات، ص ۵۶۸

بکار می‌رود»<sup>۱۰۴</sup>.

اصطلاح «عیر» جمعاً سه‌مورد در قرآن کریم بکار رفته: یوسف: ۶۷، ۸۲ و ۹۴.

#### ۱-۶-۱۰- ملا

از واژه «ملا» تعاریف متفاوتی بعمل آمده است: مطلق جماعت، جماعت اشراف، جماعت هم‌رأی و جماعت مردان. اکنون تعاریف مربوط به این چهار معنا را مورد مطالعه قرار می‌دهیم:

عده‌ای «ملا» را «جماعت» دانسته‌اند، در مجمع‌البیان از جایی چنین نقل شده است: «ملا یعنی جماعتی از قوم»<sup>۱۰۵</sup> و قاموس قرآن از صحاح نقل کرده که ملا به معنای جماعت است<sup>۱۰۶</sup>. مجمع‌البحرین نیز از جمله تعاریفی که از این واژه نقل کرده، می‌نویسد: «گفته شده که ملا جماعتی از مردم هستند که با هیبت خویش، چشم و قلب را پرمی‌کنند»<sup>۱۰۷</sup>. دومین معنایی که از «ملا» شده و نسبت به سایر تعاریف بیشتر به چشم می‌خورد «جماعت اشراف و بزرگان» است. طبرسی «ملا» را به معنای «جماعت اشراف و بزرگان»<sup>۱۰۸</sup> دانسته و نیز از قول ابو مسلم نقل می‌کند که: «منظور سران و اشراف قوم است»<sup>۱۰۹</sup>. در اقرب‌المسود

۱۰۴- مفردات، ص ۵۲۸.

۱۰۵- ترجمه مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۴۱.

۱۰۶- قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۷۱.

۱۰۷- مجمع‌البحرین، ص ۸۴.

۱۰۸- ترجمه مجمع‌البیان، ج ۲، ص ۷۶.

۱۰۹- ترجمه مجمع‌البیان، ج ۹، ص ۱۴۱.

این دو واژه قائل نشده. ولی در اقرب‌الموارد و المنجد، اختلافی که برای این دو واژه ذکر شده، این است که «فریق» به جماعتی از مردم گفته می‌شود که تعدادشان از «فرقه» بیشتر باشد<sup>۱۰۰</sup>.

واژه «فرقه» فقط یک‌بار در این آیه: «فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ» (توبه: ۱۲۲) و «فریق» جمعاً سه‌مورد در قرآن بکار رفته است.

#### ۱-۶-۹- عیر

معنای لفظی «عیر» کاروان است، و در اصل به معنی کاروان‌شترانی بوده که بار حمل می‌کرده‌اند و سپس به افراد کاروان نیز اطلاق گردیده است. و نیز گفته شده که منظور از آن قافله الاغ‌ها بوده و سپس به کلیه قافله‌ها اطلاق شده است<sup>۱۰۱</sup>. اقرب‌الموارد نیز تعریفی شبیه به مضمون اخیر قائل است<sup>۱۰۲</sup>.

در مجمع‌البیان آمده است که «عیر» در اصل به معنای کاروان شتر یا الاغ بوده و تدریجاً به هر کاروانی «عیر» گفته‌اند<sup>۱۰۳</sup>. راغب هم «عیر» را به همین صورت معنا کرده و می‌نویسد: «عیر قومی هستند که بارهای آذوقه را حمل می‌کنند و آن اسم مردان و شترانی است که حامل آذوقه می‌باشند. اگرچه در بعضی موارد، برای یکی از اینها - مردان یا شتران -

۱۰۰- اقرب‌الموارد، ج ۲، ص ۲۹۱ و المنجد، ص ۵۷۹.

۱۰۱- مجمع‌البحرین، ص ۲۰۲.

۱۰۲- اقرب‌الموارد، ج ۲، ص ۸۵۲.

۱۰۳- ترجمه مجمع‌البیان، ج ۱۲، ص ۲۶۴.

آمده است: «ملا به معنای جماعت اشراف و بزرگان است و گفته شده که وجه تسمیه آنها به این است که نزد آنها به اندازه کافی خوبی و صحت نظر وجود دارد، یا به دلیل اینکه آنها با ابهت خویش، چشم‌ها و باهیتشان سینه‌ها را پُر می‌کنند»<sup>۱۱۰</sup>. در مجمع‌البحرین نیز نقل شده است که «گفته شده ملا جماعت اشراف مردم و رؤسای آنها هستند که به گفته آنها رجوع می‌شود و این وجه تسمیه را بدان سبب دانسته‌اند که آنان از نظر رأی و ثروت غنی هستند»<sup>۱۱۱</sup>.

سومین نوع تعریف، متعلق به کسانی است که «ملا» را به معنای «جماعت هم‌رأی» دانسته‌اند. راضی این تعریف را ارائه داده است: «ملا جماعتی است که بريك رأی مجتمع می‌شوند، چون این جماعت، چشم‌ها را با شکه و نمود خود پر کرده و جان‌ها را با عظمت و هیبت خویش فرا می‌گیرند»<sup>۱۱۲</sup>. علامه طباطبائی نیز آن‌را چنین تعریف کرده است: «کلمه «ملا» به طوری که گفته‌اند به معنای جماعتی از مردم است که بريك نظریه اتفاق کرده‌اند و اگر چنین جمعیتی را «ملا» نامیدند برای این است که عظمت و ابهتشان، چشم بیننده را پُر می‌کند»<sup>۱۱۳</sup>.

چهارمین نوع تعریفی که از «ملا» بعمل آمده، در مجمع‌البحرین است به این صورت: «ملا: جمعیت مردان مثل قوم و نفر و رهط. آنها را به این جهت «ملا» گویند که مجلس را پُر می‌کنند»<sup>۱۱۴</sup>.

۱۱۰- اقرب‌الوارد، ج ۲، ص ۱۲۴.

۱۱۱- مجمع‌البحرین، ص ۸۴.

۱۱۲- مفردات، ص ۷۱۹.

۱۱۳- ترجمه المیزان، ج ۴، ص ۱۲۱.

۱۱۴- ترجمه مجمع‌البیان، ج ۶، ص ۱۴۰.

آنچه در تمامی تعاریف فوق مشترک است، مفهوم «پُر کردن» است، این جماعت یا با ابهت و هیبت خویش چشم‌ها و سینه‌ها را پُر می‌کنند که ممکن است این ابهت و عظمت را با اتفاق نظر خود بدست آورده باشند و یا مجلس را پُر می‌کنند. حتی در تعریف آن به معنای مطلق جماعت نیز گفته شده که شاید از آن جهت «ملا» گفته شده که محطی از زمین یا چشم بیننده را پُر می‌کنند<sup>۱۱۵</sup>. این مفهوم به خاطر ریشه نفوی این واژه می‌باشد.

واژه «ملا» در معنای مورد نظر ما بیست و هشت مرتبه در قرآن بکار رفته است و در دو آیه به صورت «ملا اعلی» آمده که با آنچه مورد نظر ماست متفاوت می‌باشد، معنی ترکیب اخیر ملائکه و موجودات کرات دیگر است.

#### ۱۱-۶-۱- اصحاب

«اصحاب» جمع «صاحب» است، مفردات و اقرب‌الوارد هر دو بريك تعریف واحد از آن ارائه داده‌اند و آن‌را به معنی معاشر و ملازم دانسته‌اند که این ملازمت ممکن است با انسان یا حیوان یا مکان و یا زمان باشد و فرقی نمی‌کند که این ملازمت جسمانی و یا بدن باشد و یا با عنایت و همت، اگرچه اصل آن و بیشترین کاربرد آن ملازمت با بدن است. این واژه جز به کسی که ملازمتش فراوان بوده باشد، اطلاق نمی‌گردد<sup>۱۱۶</sup>.

واژه «اصحاب» در قرآن به صورت مضایف بکار رفته است که اگر چه بیشتر بر «جنت»، «نار» و «جحیم» اضافه شده است: اصحاب الجنة،

۱۱۵- قاموس قرآن، ج ۶، ص ۲۷۱.

۱۱۶- اقرب‌الوارد، ج ۱، ص ۶۲۳ و مفردات، ص ۴۰۵.



اصحاب النار و اصحاب الجحیم . ولی به کلمات دیگری نیز اضافه گردیده مثل : اصحاب کهف، اصحاب القبور، اصحاب مدین، اصحاب الفیل ، اصحاب الاعراف و اصحاب السعیر . و فقط در یک آیه این خصوصیت را ندارد : انعام : ۷۱ .

لفظ «اصحاب» جمعا هفتاد و هشت بار در قرآن کریم بکار رفته است .

### ۱۲-۶-۱-ثَلَاثَة

ویژگی عمده واژه «ثَلَاثَة» «کثرت عدد» است و از این جهت با آنچه در شماره ۵-۱ این مقاله مورد مطالعه قرار گرفت مقابله می نماید چون ویژگی این واژهها «ثَلَاثَة» بود .

اگرچه بنا بر آیه شریفه «ثَلَاثَة مِنَ الْاَوَّلِينَ وَ قَلِيلٌ مِنَ الْاٰخِرِينَ» (واقعه: ۱۳) که در آن «ثَلَاثَة» با «قَلِيلٌ» مقابله شده، معنای کثرت از آن برمی آید، اکثر اهل لغت و مفسرین نیز همین ویژگی را برای آن قائل هستند، اما عده ای این واژه را به «جماعتی از مردم» معنا کرده و خصوصیت «کثرت» را صریحاً در تعریف خود نیاورده اند ، به همین دلیل ما تعاریف مورد مطالعه خود از این واژه را به دو دسته تقسیم می کنیم: اول کسانی که ویژگی «کثرت عدد» را قید کرده اند و دوم، دانشمندانی که این ویژگی را قید ننموده اند . از دسته اول می توان تعاریف زیر را ذکر کرد :

مجمع البحرین می نویسد : «ثَلَاثَة جماعتی از مردم است که از نظر تعداد بسیار باشند و از «ثَلَاثَة» مشتق شده که به معنای «شکستن» است بنا بر این «ثَلَاثَة» جماعت زیادی از مردم است که از آنها جدا شده باشد»<sup>۱۱۷</sup> .

۱۱۷- مجمع البحرین، ص ۸۲ .

طبرسی اگرچه به هنگام تعریف لغت «ثَلَاثَة» می نویسد : «جماعت و اصل آن قطعه است ... و ثَلَاثَة يَكُ قِطْعَةً وَ دَسْتَةً از مردم می باشد»<sup>۱۱۸</sup> ولی به هنگام تفسیر آیه فوق خصوصیت «کثرت عدد» را برای آن ذکر می نماید و می نویسد : «یعنی ایشان جماعت بسیاری بودند از اولی ها یعنی از امت های گذشته»<sup>۱۱۹</sup> .

علامه طباطبائی نیز می نویسد : «کلمه «ثَلَاثَة» - به طوری که گفته اند - به معنای جماعت بسیار انبوه است»<sup>۱۲۰</sup> .

از جمله تعاریف دسته دوم که ویژگی «کثرت عدد» را صریحاً قید ننموده اند، می توان به تعاریف زیر اشاره نمود :

اقرب الموارد و زمخشری آن را «جماعتی از مردم»<sup>۱۲۱</sup> معنا کرده اند و راغب اصفهانی چنین می نویسد : «مقدار زیاد پشم در یک محل و همینطور عده ای که در یک محل سکونت دارند»<sup>۱۲۲</sup> . البته قابل به یاد آوری است که واژه «ثَلَاثَة» با فتحه به معنای جماعت گوسفندان و بزها می باشد .

اصطلاح «ثَلَاثَة» سه مرتبه در قرآن مجید آمده است در این آیات: واقعه : ۱۳ ، ۳۹ و ۴۰ .

### ۱۲-۶-۱-جِبَلٌ

گروهی که با واژه «جبل» مشخص می شوند، دو ویژگی عمده دارند :

۱۱۸- ترجمه مجمع البیان، ج ۲۴، ص ۱۲۲ .

۱۱۹- همان مأخذ، ص ۱۲۸ .

۱۲۰- ترجمه المیزان، ج ۲۷، ص ۲۴۸ .

۱۲۱- اقرب الموارد، ج ۱، ص ۹۲ و اساس البلاغه، ص ۴۷ .

۱۲۲- مفردات، ص ۱۰۹ .

زمخشری و بیضاوی معنای خلق<sup>۱۲۷</sup>. مجمع البحرین نیز آنرا معادل خلق دانسته است<sup>۱۲۸</sup>.

اقرب الموارد يك و یژگی آنرا ذکر کرده و آنرا به معنی «خلقت و طبیعت»<sup>۱۲۹</sup> دانسته. با توجه به آنچه گذشت می توان گفت که منظور از «جبل» و «جبله» جماعت مطلق نیست بلکه جماعت زیاد و عظیمی است که دارای فطرت هدایت باشند.

این کلمه دویار در قرآن آمده است یکبار به صورت جبله در شعراء؛ ۱۸۴ و یکبار به صورت جبل دریس: ۶۲.

#### ۱۴-۱- وفد

منظور از «وفد» گروهی است که «سواره وارد شوند». اگرچه در بعضی منابع فقط صفت «واردشونده» برای آن ذکر شده<sup>۱۳۰</sup> ولی بعضی دیگر مشخصه «سواره بودن» را لازمه آن دانسته اند.

علامه طباطبائی در مورد آن می نویسد: «کلمه وفد به معنای قومی است که به منظور زیارت و دیدار کسی و یا گرفتن حاجتی و امثال آنها بر او در آیند؛ و این قوم وقتی به نام وفد نامیده می شوند که سواره بیایند»<sup>۱۳۱</sup>.

در مجمع البحرین به نقل از تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که پیامبر

۱۲۷- قاموس قرآن، ج ۲، ص ۱۵.

۱۲۸- مجمع البحرین، ص ۴۸۲.

۱۲۹- اقرب الموارد، ج ۱، ص ۱۰۱.

۱۳۰- اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۴۷۰ و قاموس قرآن، ج ۷، ص ۲۲۹.

۱۳۱- ترجمه البیان، ج ۲۷، ص ۱۶۹.

۱- عظمت و بزرگی و ۲- سرشت و فطرت اولیه، یعنی گروهی که دارای عظمت بوده و بر فطرت و سرشت اولیه خویش استوار باشند.

عده ای از صاحب نظران یکی از این ویژگی ها را برای این واژه ذکر کرده اند و برخی هر دو را. راغب اصفهانی در تعریف آن می نویسد: «منظور از «جبل» در آیه «ولقد اضل منکم جبلاً کثیراً» گروه و جماعتی عظیم است که کثرت و عظمت آنها به کوه تشبیه شده است و در آیه «واتقوا الذی خلقکم و الجبله الاولین» یعنی از خداوندی که شمارا بر سرشت و فطرتی که آفرینشتان بر آن آفریده و همچنین شمارا پرورشها و راههایی که قدرت حرکت دارید نیرومند ساخت، پروا کنید»<sup>۱۲۳</sup>.

طبرسی در یک جا «جبله» را به معنی «طبیعت شیخ»<sup>۱۲۴</sup> دانسته و در جای دیگر می نویسد: «معنای تمامی لغت های جبله، خلق فراوان و جماعت انبوه و جمع فراوانی است که طبیعت و سرشتشان بر اوست و اصل جبل طبیعت و خلقت می باشد و از آن جهت جبل نامیده شده که بر ثبات و پایداری خلق شده است، ابو مسلم گوید اصل آن غلظت و شدت است»<sup>۱۲۵</sup>.

برخی نیز آنرا به معنای جماعت مطلق دانسته اند؛ از جمله مرحوم علامه طباطبائی که ابتدا آنرا به معنای جماعت دانسته و سپس از قول عده ای معنای کثرت را برای آن ذکر کرده اند<sup>۱۲۶</sup> و نیز در قاموس قرآن به نقل از قاموس و صحاح معنای جماعت برای آن ذکر شده و از قول طبرسی؛

۱۲۳- مفردات، ص ۱۱۶.

۱۲۴- ترجمه مجمع البیان، ج ۱۷، ص ۵۵.

۱۲۵- ترجمه مجمع البیان، ج ۲۰، ص ۲۲۷.

۱۲۶- ترجمه البیان، ج ۲۲، ص ۱۶۶.

اکرم (ص) به حضرت علی (ع) فرمودند وفد گروهی هستند که سواره باشند . قومی هستند که وارد بلاد می شوند . و افد به معنی پیشی گیرنده نیز هست به همین دلیل امام پیشوای هر قومی و افد آنها می باشد یعنی کسی است که نسبت به سایرین به سوی خداوند پیشی گرفته است<sup>۱۳۲</sup> .  
در مفردات آمده گروهی که دارای حوائج و نیازهایی می باشند و نزد دولتمردان آیند، وفد نامیده می شوند<sup>۱۳۳</sup> . بنابراین می توان آنرا معادل هیات های نمایندگی و یا هیات های اعزامی که نزد انرا می آیند دانست .  
واژه « وفد » فقط یکبار در قرآن آمده در این آیه: « یوم نحشر المتقین الی الرحمن وفداً » . مریم : ۸۵ .

## ۲- اصطلاحاتی که تمامی مردم را شامل می شود :

اصطلاحاتی که تا اینجا مورد بحث قرار گرفت، گروه خاصی از مردم را با توجه به يك یا چند ویژگی عمده آنان در بر می گرفت، اما در قرآن اصطلاحاتی نیز وجود دارد که در بر گیرنده تمامی انسانهاست و نه يك گروه خاص و مشخص . این اصطلاحات که اکنون مورد بحث ما قرار دارند، عبارتند از: بشر، انسان، انس و ناس .

## ۱-۲- بشر

در اقرب الموارد و مجمع البحرین، بشر به انسان معنی شده است که برای مرد، زن، واحد، تشبیه و جمع یکسان بکار می رود<sup>۱۳۴</sup> . راغب اصل

۱۳۲- مجمع البحرین، ص ۲۴۲ .

۱۳۳- مفردات، ص ۸۲۸ .

۱۳۴- اقرب الموارد، ج ۱، ص ۴۴ و مجمع البحرین، ص ۲۵۵ .

آنرا از «البشره» به معنای ظاهر پوست دانسته و وجه تسمیه انسان به «بشر» را به خاطر همین معنی یعنی ظاهر بودن پوست بدن او در مقابل حیوانات که بدنشان پوشیده از پشم و گُرک می باشد، ذکر کرده است . بنابراین هر جا در قرآن وجود انسان به خاطر جسد ظاهرش مورد نظر بوده، به لفظ «بشر» تعبیر شده است مانند آیات: «وهوالذی خلق من الماء بشرا» (فرقان : ۵۴) و «إنسی خالق بشرأ من طین» (ص : ۷۱)<sup>۱۳۵</sup> .

قاموس قرآن همین معنا را نیز از مجمع البیان نقل کرده که: «بشتر جمع بشره و آن ظاهر پوست است، انسان را از آن سبب بشر گویند که پوستش ظاهر و مانند حیوانات از پشم و مو و گُرک پوشیده نیست»<sup>۱۳۶</sup> .

واژه «بشر» جمعاً سی و پنج مرتبه و «بشرین» يك مورد در قرآن مجید بکار رفته و يك بار هم به معنی بشره ها و ظاهر پوست بدن آمده است: (مدثر : ۲۹) .

## ۲-۲- انسان

انسان نیز به «بشر» و «بنی آدم» معنا شده که برای زن و مرد یکسان بکار می رود<sup>۱۳۷</sup> ، برخلاف واژه «بشر» ، هر جا در قرآن «انسان» بکار رفته، مراد از آن باطن و نهاد انسان و عواطف و انسانیت او مورد نظر می باشد .

راغب معتقد است که واژه «انسان» به بشر و بنی آدم از این جهت اطلاق

۱۳۵- مفردات، ص ۶۱ .

۱۳۶- قاموس قرآن، ج ۱، ص ۱۹۲ .

۱۳۷- اقرب الموارد، ج ۱، ص ۲۱ .

۴-۲- ناس

«ناس» به معنی مردم است و در اصل آن سه نظر وجود دارد: عده‌ای معتقدند که اصل آن «اناس» است و این نظر مورد قبول راغب و طبرسی بوده و در اقرب‌الموارد نیز نقل شده است<sup>۱۴۰</sup>. برخی آن را تفسیر شکل یافته واژه «نسی» دانسته و اصل آن را «انسجان» بروزن افعلان دانسته‌اند<sup>۱۴۱</sup>. دسته سوم آنرا از «ناس بنوس» می‌دانند<sup>۱۴۲</sup>.

اما در مورد مشمولین این واژه نیز سه نظر وجود دارد:

نظر اول اینکه «ناس» یعنی جماعت مردم و تمامی مردم را شامل می‌شود و از این لحاظ ناس و بشر و انس نظیر هم می‌باشند، این نظر مرحوم طبرسی است که در قاموس قرآن نقل شده است<sup>۱۴۳</sup>.

نظر دوم این است که به اعتقاد راغب، گاهی به طور مجاز، مراد از «ناس» فضلا می‌باشند نه عموم مردم و این در هنگامی است که معنای انسانیت که همانا وجود فضل و اخلاق حمیده و معانی مربوط به آن می‌باشد، مورد نظر باشد، مانند این آیه: «آمِنُوا كَمَا آمَنَ النَّاسُ» (بقره: ۱۳). یعنی ایمان بیاورید همانند آن کس که در او معنای انسانیت یافت می‌شود، ایمان آورد. در این آیه معنای انسانیت منظور شده است<sup>۱۴۴</sup> و نیز آیه ۵۴ سوره نساء.

۱۴۰- اقرب‌الموارد، ج ۲، ص ۱۳۵۸ و مفردات، ص ۷۷۱ و قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۲۹.

۱۴۱- مفردات، ص ۷۷۶.

۱۴۲- قاموس قرآن، ج ۷، ص ۱۲۹.

۱۴۳- مفردات، ص ۷۶۶.

می‌شود که وجود و خلقتش تنها با محبت به یکدیگر قوام و ثبات خواهد داشت و لذا گفته‌اند انسان‌ها فطرتاً اجتماعی هستند زیرا قوامشان و دوام وجودشان به یکدیگر پیوسته است و ممکن نیست انسان خودش به تنهایی بتواند نیازها و اسباب زندگی خود را فراهم نماید و نه می‌تواند به تنهایی برای تهیه آنها قیام کند. و نیز گفته‌اند اطلاق «انسان» به او به خاطر این است که وی به هر چیزی که به او پیوسته و همراه است الفت داشته و انس می‌گیرد<sup>۱۳۸</sup>.

اصطلاح «انسان» جمعاً شصت و پنج مرتبه در قرآن بکار رفته است.

۳-۲- انس

«انس» به معنای انسان است، راغب آنرا موجودی خلاف جن و نیز به معنای خلاف تنفر یعنی الفت و محبت دانسته است<sup>۱۳۹</sup>.

این واژه در قرآن کریم در مقابل جن بکار رفته مانند: «وما خلقت الجن والانس الا ليعبدون» (ذاریات: ۵۶). واحد آن انسی است که یک مرتبه در قرآن آمده: «فَلَنْ أَكَلِمَ الْيَوْمَ اِنْسِيًّا» (مریم: ۲۶). جمع آن انس و اناسی است مانند: «قَدْ عَلِمَ كَثَلْ اِنْسٍ مَّشْرِبَهُمْ» (بقره: ۶۰) و «اناسی کثیرا» (فرقان: ۴۹).

تعداد مواردی که این اصطلاح و مشتقات آن در قرآن مجید بکار رفته بدین صورت است: انس هجده بار، انس پنج بار، انسی یک بار و اناسی یک بار.

۱۳۸- مفردات، ص ۲۴.

۱۳۹- مفردات، ص ۲۴.

نظر سوم این است که «ناس» علاوه بر انسان، جن را نیز شامل می‌شود. اقرب‌الموارد می‌نویسد: ناس ممکن است از جن و یا انس باشد ولی بیشتر در مورد انش بکار می‌رود<sup>۱۴۵</sup>. ولی این نظر در مورد قرآن، نمی‌تواند صحیح باشد به دلیل اینکه در آیه ۶ سوره ناس «جن» با «ناس» مقابله شده است: «من الجِنَّةِ وَالنَّاسِ» بنابراین «ناس» بر جن اطلاق نمی‌شود.

لفظ «ناس» جمعاً دوست و چهل و یک بار در قرآن مجید بکار رفته است.

### ۳- اصطلاحاتی که علاوه بر انسان شامل جن نیز شده است:

علاوه بر دو دسته اصطلاح که قبلاً شرحشان گذشت، در قرآن کریم واژه‌هایی وجود دارد که هم برای انسان و هم برای جن بکار رفته است، این نوع واژه‌ها که اکنون مورد بحث ما می‌باشند عبارتند از: نفر و نفیر، معشر و انام.

#### ۳-۱- نفر و نفیر

از واژه «نفر» برداشت‌های مختلف و متعددی شده است، این برداشت‌ها را می‌توان از سه جهت مورد مطالعه قرار داد: نوع گروه، تعداد و جنس.

از لحاظ نوع گروه، ویژگی اصلی جماعتی که با «نفر» تعبیر می‌شود، «حرکت و کوچ کردن» می‌باشد، چون کلمه «نفر» به معنای کوچ کردن است اما در مورد اینکه به چه افرادی اطلاق می‌شود، نظرهای مختلفی وجود

۱۴۵- اقرب‌الموارد، ج ۲، ص ۱۲۵۸.

دارد. راغب «نفر» را چنین تعریف می‌کند: «جماعت مردانی که امکان کوچ کردن دارند»<sup>۱۴۶</sup>. برخی دیگر، مقصد این حرکت را در تعریف مشخص کرده‌اند. مجمع‌البحرین در تعریف این واژه می‌نویسد: «جماعتی که به سوی همانند و هموعش حرکت می‌کند»<sup>۱۴۷</sup> و زمخشری به این صورت: «جماعتی که به سوی دشمن حرکت کنند»<sup>۱۴۸</sup>.

علامه طباطبائی در تفسیر آیه: «فَقَالَ لِصَاحِبِهِ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَنَا أَكْثَرُ مِنْكَ مَالًا وَأَعَزُّ نَفْرًا» (کهف: ۲۴) «نفر» را به معنای اشخاصی دانسته که به نوعی ملازم یا کسی باشند و وجه تسمیه این معنا با در نظر داشتن معنای لغوی «نفر» که کوچ کردن است، این می‌باشد که در صورت کوچ آن شخص، اینها نیز کوچ می‌کنند، با در نظر گرفتن این ویژگی منظور از آنرا اولاد و خدمه دانسته است<sup>۱۴۹</sup>. ولی عده‌ای دیگر از جمله علامه طبرسی منظور از آن را عشیره و رهط دانسته به این دلیل که عشیره انسان با او به دنبال حوائجش کوچ می‌نمایند و از قتاده و مقاتل نقل کرده که منظور از «نفر» اولاد و خدمه می‌باشد<sup>۱۵۰</sup>.

از لحاظ تعداد، عده‌ای برای آن محدودیتی قائل نشده‌اند ولی برخی آن را شامل تعداد معینی از افراد دانسته‌اند، در این زمینه، اقرب‌الموارد اگرچه در تعریف «نفر» ابتدا گفته «تمامی مردم» ولی اضافه می‌نماید:

۱۴۶- مفردات، ص ۷۶۴.

۱۴۷- مجمع‌البحرین، ص ۲۲۱.

۱۴۸- اساس البلاغه، ص ۴۶۶.

۱۴۹- ترجمه البیان، ج ۲، ص ۱۶۸.

۱۵۰- ترجمه مجمع‌البیان، ج ۱، ص ۶۱ (با در نظر گرفتن متن عربی).

«از سه تا ده گفته شده تا نه و ده و «نفر» پس بیشتر از ده تن اطلاق نمی‌شود»<sup>۱۵۱</sup>. مرحوم علامه طباطبائی دلیل در تعریف آن می‌نویسد: «کلمه «نفر» به معنای جماعت است که از اولیاء مشهور است شامل از سه تا نه نفر می‌شود ولی بعضی گفته اند این سه تا چهار نفر را شامل می‌شود»<sup>۱۵۲</sup>. قاموس قرآن نیز از کشف نقل می‌کند که: «لفرق بین رهط و نفر آن است که نفر از سه تا نه و رهط از بیست و نه تا ده یا از هفت تا ده»<sup>۱۵۳</sup>.

اما از لحاظ جنس، عده‌ای از آن محدودیت جنسی قائل نشده‌اند و ولی عده‌ای آنرا مخصوص مردان دانسته‌اند. چنین نظری را قبلاً در مورد «قوم» و «رهط» دیدیم. در این زمینه، تعاریفی که قبلاً ارائه شد، مشخص کننده این برداشت‌ها و با آنکه در این موارد، علامه طباطبائی می‌نویسد: «این کلمه بر بالاین آمده و در ما زن اطلاق می‌شود چه از جنس آدمی باشند و چه از جنس جن»<sup>۱۵۴</sup>، این در تعریفی که قبلاً از واغاب ارائه دادیم، دیدیم که وی «نفر» را به معنای عده‌ای از مردان دانسته و طبری در تعریف «نفر» می‌نویسد: «۱۳ و ۱۴ از مردان. زجاج گوید: ممکن است جمع «نفر» باشد مثل عبید و هب»<sup>۱۵۵</sup>. قاموس قرآن نیز «نفر» را مانند «نفر» دانسته است.<sup>۱۵۶</sup>

۱۵۱- اقرب الموارد، ج ۲، ص ۱۲۱۱.

۱۵۲- ترجمه المیزان، ج ۲۹، ص ۱۸۱.

۱۵۳- قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۹.

۱۵۴- ترجمه المیزان، ج ۲۶، ص ۲۵.

۱۵۵- ترجمه مجمع البیان، ج ۱۱، ص ۸۸.

۱۵۶- قاموس قرآن، ج ۷، ص ۹۲.

واژه «نفر» جمعاً سه بار: کسف: ۲۴، احقاف: ۲۹ و جن: ۱ و «نفر» یک مرتبه در قرآن آمده است: اسراء: ۶.

### ۳-۳- معشر

«معشر» در اقرب الموارد به معنای خاندان انسان و جماعت جن و انس تعریف شده است.<sup>۱۵۷</sup> اما تعریف دیگری که از آن شده عبارتست از: «گروه مردمی معاشر، جمع وزن و فرزند و اهل مرد و مردم و جن»<sup>۱۵۸</sup>. این تعریف ویژگی عمده این جماعت را «معاشرت» می‌داند.

طبری در مجمع البیان آنرا چنین تعریف کرده: «جماعتی که همه اصناف را در بر دارد»<sup>۱۵۹</sup>.

واژه «معشر» سه مرتبه در قرآن بکار رفته: انعام: ۱۲۸ و ۱۳۰ و الرحمن: ۲۲ و هره سه مورد درباره جن و انس است: «یا معشر الجین والانس ألم یاتیکم رسل منکم» (انعام: ۱۳۰).

### ۴-۳- انام

تعاریف «انام» را از حیث دامنه شمول می‌توان به سه دسته عمده تقسیم کرد:

۱۵۷- اقرب الموارد، ج ۲، ص ۷۸۵.

۱۵۸- عبدالرحیم بن عبدالکریم صفیریود: منتهی الادب فی لغة العرب، ج ۲، تهران،

کتابفروشی اسلامیة، ابن سینا، خیام، امیرکبیر، جعفری تبریزی و ستان، ۱۳۷۷ هـ ق، ص

۸۲۶.

۱۵۹- ترجمه مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۷۷-۲۷۸.

اول، علامه طباطبائی «انام» را به معنی «مردم» دانسته‌اند بنابراین، طبق این تعریف فقط انسان را شامل می‌شود.<sup>۱۶۰</sup>

دوم، کسانی که وسعت شمول بیشتری برای «انام» قائلند و آن را معادل «جن و انس» می‌دانند. در مجمع البحرین، «انام» به معنای جن و انس آمده است.<sup>۱۶۱</sup> و طبرسی نیز از حسن نقل قول می‌کند که «انام، جن (موجود نامرئی) و انس (موجود مرئی) است»<sup>۱۶۲</sup>.

سوم، کسانی که بیشترین دامنه شمول را برای این اصطلاح قائل هستند و آن را شامل تمامی موجودات روی زمین می‌دانند. طبرسی از ابن عباس نقل می‌کند: «انام هر چیزی است که در آن روح باشد»<sup>۱۶۳</sup>. و نیز از مجاهد چنین نقل می‌کند: «انام، تمام آفریده‌های جاندار است»<sup>۱۶۴</sup>. این معنا نیز در مجمع البحرین نقل شده است که: «گفته می‌شود که منظور از انام آنچه که بر روی زمین از تمامی مخلوقات موجود است، می‌باشد»<sup>۱۶۵</sup>. علامه طباطبائی نیز می‌نویسد بنابراین تعریف بعضی، انام به معنای هر جنبه‌ای است که روی زمین راه برود<sup>۱۶۶</sup> و از آنجا که اقرب‌الموارد نیز آن را به «خلق»<sup>۱۶۷</sup> معنی کرده است، می‌توان گفت که منظور مطلق خلق و تمامی مخلوقات می‌باشد.

۱۶۰- ترجمه العیزان، ج ۲۷، ص ۱۹۸.

۱۶۱- مجمع البحرین، ص ۵۲۷.

۱۶۲ و ۱۶۳- ترجمه مجمع البیان، ج ۲۴، ص ۶۲.

۱۶۵- مجمع البحرین، ص ۵۲۷.

۱۶۶- ترجمه العیزان، ج ۲۷، ص ۱۹۸.

۱۶۷- اقرب‌الموارد، ج ۱، ص ۲۲.

«انام» در قرآن فقط يك مرتبه بکار رفته است: «والارض وضعتها لیلائم» (الرحمن: ۱۰).

مطلبی که در این مقاله به بحث گذاشته شده است، به خوبی بیانگر اهیتی است که در قرآن کریم نسبت به بکارگیری واژه‌ها و اصطلاحات متعدد برای بیان گروه‌های مختلف انسانی وجود دارد. همانطور که ملاحظه می‌شود، قرآن با ظرافت خاصی برای هر گروه از انسانها، با توجه به ویژگی عمده آنها، تعابیری معین و مشخص بکار برده که خود مؤید عطف توجه بسیار زیاد اسلام به واقعیات و پدیده‌های اجتماعی است.

اسلام دینی است که عنایت ویژه‌ای به زندگی اجتماعی انسان داشته و آئینی است که نه تنها به یکایک افراد اجتماع با اهمیت نگریسته بلکه به «جامعه» نیز اعتبار لازم را داده است. از آنجا که درینش اسلامی نسبت به انسان به عنوان «فرد در جامعه» نگریسته شده نه «فرد تنها» و جدای از جامعه، یعنی فرد مستقل از جامعه مطرح نشده است و از آنجا که جامعه و زندگی اجتماعی دارای جوانب متعددی است، این جوانب متعدد و گوناگون، بطور دقیق در این دین مورد بحث قرار گرفته است. چنانکه مطالب مربوط به این دیدگاه در آیات قرآن کاملاً مشهود است، از جمله آنجا که قصص پیامبران و گذشتگان به منظور عبرت آیندگان مطرح شده یا آنجا که به تذکر سنن الهی پرداخته شده و یا آنجا که تعابیر ظریف و دقیقی برای گروه‌های مختلف انسانی عنوان گردیده. مطلبی که در این مقاله به بحث گذاشته شد. همگی حاکی از اهمیت و دقت ویژه دیدگاه قرآن نسبت به پدیده‌های اجتماعی است.

مباحث مطرح شده در این مقاله، علاوه بر اینکه از طرفی نمودار دقت

جالب توجه قرآن در نگرش به واقعیات اجتماعی و بیانگر اهمیتی است که اسلام برای «جامعه» قائل است، از طرفی نیز روشنگر توانائی و غنای زبان عربی است در نقل و بیان تعابیر و اصطلاحات متعدد و دقیقی که کم نظیر می نماید، بنابراین است منشأ اصلی در این مورد، تعابیر قرآنی است که مایه اصلی زبان و فرهنگ عرب نیز شده است.